

آسیب‌شناسی تصوف با تأکید بر فرقه اویسیه

سیدصادق اویسی*

چکیده

تصوف و عرفان که زمانی مترادف بکار می‌رفت در دو قرن اخیر، از یکدیگر فاصله گرفتند. تصوف در مقام معنا، حقیقتی ارزشمند و متعالی است ولی در مقام تحقق، به جریانی انحرافی بدل شده است. این مقال، ضمن بیان ریشه‌های تصوف و تأثیرپذیری آن از مسیحیت و بودیسم و هندویسم و تفسیر به رأی از متون دینی، به انواع انحرافات و بدعت‌های تصوف از جمله خانقاه‌سازی و استعمار و استبدادپذیری و غیره اشاره کرده است. تصوف از دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام بخش دیگر این نگاه است. مهمترین گفتار این نوشته، معرفی و آسیب‌شناسی فرقه اویسیه است. معرفی اویسی قرن و علت نام‌گذاری فرقه اویسیه و تاریخچه و سلسله اقطاب و کتابها و اعتقادات و مناسک آن نیز بیان شده است.

کلیدواژگان: تصوف، اهل بیت علیهم‌السلام، اویسی قرن، فرقه اویسیه

مفهوم‌شناسی تصوف

لغت‌شناسان و اهل عرفان به تفصیل در چیستی تصوف و واکاوی ریشه آن سخن گفته‌اند. علامه مصطفوی در کتاب *ارزشمند التحقیق فی کلمات القرآن الکریم* بعد از بیان معنای ظاهری و اولیه صوف که همانا پشم گوسفند باشد به مشتقات این کلمه پرداخته است. وی بر این باور است که چون تصوف منسوب به صوف است و صوف نیز به معنای پشم است. بنابراین، صوفیه معنای پشمی یا پشمینه خواهد داشت و منظور از گروه صوفیه عده‌ای از

*. پژوهشگر حوزه علمیه قم.

زاهدان روزگاران گذشته هستند که لباس پشمین بر تن می‌کردند. اینکه اصل و ریشه صوفیه را صوفه یا صوفه یا چیزهای دیگری بگیریم تکلفی بیش نیست. * فخرالدین طریحی، صاحب مجمع البحرین نیز علت تسمیه صوفیه را فقط نوع خاص پوشش آنها دانسته است. **

تقسیم‌های جامعی نیز رضا مهیار ارائه داده است:

«تَصَوَّفَ تَصَوُّفاً: آن مرد صوفی شد، به اخلاق و روش صوفیان درآمد. التَّصَوُّفُ: مذهب صوفیان، تَصَوُّفٌ. الصَّائِفُ: پشم‌دار، پر پشم» (فرهنگ أبجدی عربی - فارسی، ص ۲۳۴).

تصوف، مصدر لازم ثلاثی مزید از باب تفاعل، در لغت به معنای صوفی شدن است. یکی از کاربردهای باب تفاعل در عربی، بیان دارا شدن چیزی یا صفتی است. مانند: تأهل (دارای اهل شدن) و تألم (دارای درد شدن). این ویژگی باب تفاعل، به‌ویژه در بیان گرویدن به فرقه‌ها و آیین‌ها به‌کار می‌رود، که از جمله می‌توان به تَمَجُّس (گرویدن به آیین مجوسی) و تَهَوُّد (گرویدن به دین یهودی) اشاره کرد. به همین قیاس، از کلمه صوفی، تصوف ساخته شده است. درباره ریشه واژه صوفی نظرهای گوناگونی بیان شده است. مبنای این اقوال وضع زندگی و هیئت ظاهری صوفیان یا صفت‌های باطنی آنها بوده است.

ریشه‌های اشتقاقی تصوف

برخی از ریشه‌های عربی که برای این واژه ذکر شده عبارت است از:

۱. اشتقاق از نام غوث بن مُرّ معروف به صوفه، بزرگ قبیله بنی صوفه (آل صوفان) بنی صوفه در عهد جاهلیت خادم کعبه بودند و صوفه خود را در بیت الحرام وقف خدمت خداوند کرده

*. و أما كلمة الصوفية: فهي منسوبة الى الصوف، و ذلك لتلبسهم بألبسة من الصوف و جلوسهم على جلود الأغنام أو مصنوعات من صوف، و هذا دیدن الناسکین الزاهدین من الأزمنة القديمة، و أما انتسابهم الى الصفة أو الصوفة أو غيرها: فليس إلا تكلفاً في تكلف... و جعل لكم من جلود الأنعام بيوتاً... و من أصوافها و أوبارها و أشعارها أثناً و متاعاً إلى حين فالأنعام تشمل ما يكون له صوف كالضأن و ماله شعر كالمعز و ماله وبر كالإبل، فيتخذ منها ما يلبس و ما يفرش (مصطفوی تبریزی، بی تا: ۶، ۳۰۴).

*. في الحديث «لا تسجد على الصوف» هو من الشاة معروف. و كبش صاف: كثير الصوف. و فيه «ذكر الصوفية» قيل سموا بذلك لاستعمالهم لبس الصوف (طریحی، ۱۳۶۷: ۵، ۸۳).

بود. بنابراین، کسانی را که از دنیا می‌پریدند و به عبادت روی می‌آوردند، در انتساب به وی، صوفی نامیدند (صور من الصوفیة / ابوالعزایم جادالکریم بکیر).

۲. اشتقاق از صُوفَةُ القفا و در موردهای معدود صُوفَةُ الرِّقْبَةِ، به معنای «موی آویخته پشت سر» (ابن منظور، ۱۴۰۵).

۳. اشتقاق از صُفَّه؛ به عده‌ای از مسلمانان فقیر و زاهد صدر اسلام که در صَفَّه‌ای واقع در مسجد مدینه ساکن بودند و مسلمانان دیگر از آنان دستگیری می‌کردند، «اهل صَفَّه» می‌گفتند. شباهت صفت‌های صوفیان به اهل صَفَّه سبب شده است که احتمال این اشتقاق در کتاب‌های بسیاری از بزرگان صوفیه منعکس شود. در صورت قبول این اشتقاق باید بپذیریم که «ف» ابتدایی، مخفف و به «و» بدل شده است. اما اسم منسوب به صَفَّه، صُفَّی است نه صوفی. ابوالعزایم جادالکریم بکیر در کتاب صور من الصوفیة برای فهم اشتقاق صوفیه آورده است:

«نخست، اینکه آنها را منتسب به اهل صَفَّه بدانیم؛^{**} دوم، اینکه از ریشه صفا باشد؛ یعنی پاک و صاف از تمام شرور که از نظر علم صرف و قانون اشتقاق اگر شی‌ای یا کسی را بخواهیم منسوب به صفا بدانیم باید صفوی یا صفاوی یا صفائی بگوییم؛^{**} سوم، اینکه بگوییم از کلمه صف باشد و آن بدان معنا خواهد بود که از آنجا صوفیه مدعی هستند که همیشه صف نخست نماز جماعت را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین، به آنها صوفی گفته شده است که این احتمال هم خارج از قانون اشتقاق است.»^{***}

ابن تیمیه در کتاب مجموعه الفتاوی می‌نویسد:

*. الصُّفَّة: حيث سموا بذلك نسبةً الى اهل الصفة وكان لقباً اعطى لبعض فقهاء المسلمين في عهد الرسول صلى الله عليه وسلم ممن لم تكن لهم بيوت يؤون اليها فأمر الرسول ﷺ ببناء فناء ملحق بالمسجد من اجلهم، وهذا يوضح ادعاء المتصوفة بربط التصوف بعصر النبي ﷺ وانه أقر النواة الصوفية الأولى، مع العلم ان اهل الصفة ما كانوا منقطعين عن الناس لأجل الزهد الصوفى.

** الصفاء: ومعناها ان الصوفية صافية من الشرور و شهوات الدنيا، و هذا الاشتقاق غير صحيح لغويا فالنسبة الى الصفاء: صفوى او صفاوى او صفائى و ليس صوفيا.

*** الصف الأول: بعض الصوفية ينسبون انفسهم الى الصف الاول من المؤمنين فى الصلاة، و هذا التعبير بعيد عن سلامة الاشتقاق اللغوى بالنسبة الى الصف: صفى لا صوفى.

«وتنازعوا في المعنى الذي أضيف إليه الصوفي، فإنه من أسماء النسب كالقرشي و المدني و أمثال ذلك، فقليل: إنه نسبة إلى أهل الصفة، و هو غلط، لأنه لو كان كذلك، لقليل: صفي،.... و قيل نسبة إلى صوفه بن بشر بن أد بن بشر بن طابخة، قبيلة من العرب كانوا يجاورون بمكة من الزمن القديم ينسب إليهم النساك، و هذا و إن كان موافقا للنسب من جهة اللفظ فإنه ضعيف أيضا».

خلاصه اینکه احتمال نسبت صوفیان به اهل صفة غلط است. چرا که اگر صحیح می‌بود باید صفی می‌شد نه صوفی. یا اینکه منظور قبیله خاصی باشند که اگر مشکل ارتباط صوفیان امروزی با آن قبیله در گذرگاه تاریخی حل شود اما هنوز مشکل مخالفت با قانون اشتقاق به قوت خود باقی است (ابن فوزان، بی‌تا: ۷۶).

پیشینه تصوف

نویسنده کتاب حقیقه التصوف و موقف الصوفیه من أصول العباده و الدین این چنین نتیجه می‌گیرد که آبخور تصوف فراتر از کشورهای اسلامی است و در اصل از ادیان هندی و رهبانیت مسیحی سرچشمه می‌گیرد. همان‌گونه که دکتر صابر طعیمه در کتاب الصوفیه معتقدا و مسلکا می‌گوید:

«اثر رهبانیت مسیحی در شکل‌گیری تصوف انکار ناشدنی است» (همان).

واضع صوفیه در جهان اسلام، عثمان بن شریک کوفی، معروف به ابوهاشم کوفی است که جامی در *نفحات الانس* و قشیری از بزرگان عالمان صوفیه به آن اعتراف کرده‌اند. وی مانند رهبانان، جامه‌های بشمینه و درشت می‌پوشید و نظریه حلول و اتحاد را رواج داد. فرقه هاشمیه، ابوهاشمیه، عثمانیه و شریکیه به وی منسوب هستند. سفیان ثوری، طریقه و روش وی را پذیرفت و تشبیه و تجسم‌گرایی را بر مذهب وی افزود و فرقه ثوریه و سفیانیه را ساخت و بعد از وی، ابویزید بسطامی، فرقه یزیدیه، بسطامیه و شطاریه را رواج داد. فرقه جنیدیه، پیرو ابوالقاسم جنید بن محمد بغدادی، فرقه نوریه، پیرو احمد بن محمد نوری، فرقه خرازیه پیرو ابو سعید خراز هستند، فرقه طیفوریه پیرو بایزید طیفور بن عیسی بسطامی، فرقه قساریه پیرو حمدون بن احمد عماره قسار، فرقه سهلیه پیرو سهل بن عبدالله تستری، فرقه نقشبندیه پیرو ابراهیم ادهم و فرقه ذهبیه پیرو معروف کرخی است. برخی از این فرقه‌ها، اهل سکر و عده‌ای

اهل صحو هستند. سکریان مانند: بایزید بسطامی و طیفوریان که از شطحیات بهره می‌گیرند و الفاظ کفرآلود را به کار می‌برند، و صحویان مانند جنید و اصحابش که جانب اعتدال در گفتار را رعایت می‌کنند. برخی از محققان، فرقه‌های صوفیه را بر چهار مذهب اصلی حلولیه، اتحادیه، واصلیه و عشاقیه دانسته‌اند و عده‌ای، فرقه تلقینیه، رزاقیه و وحدتیه را نیز به آنها افزوده‌اند (خسرویناه، ۱۳۸۴: ۵۵).

مهم‌ترین بدعت‌ها و انحراف‌های فرقه‌های صوفیه

۱. تأسیس خانقاه به عنوان محل ذکر و عبادت؛
 ۲. تأویل قرآن؛
 ۳. اسلام‌گزینشگر؛
 ۴. بهره‌برداری استعمار از تصوف؛
 ۵. هماهنگی صوفیه با جریان‌های طاغوتی؛
 ۶. اباحه‌گری؛ که آقای عبدالرحمن عبدالخالق در کتاب *فضائح الصوفیه* یکی از نمونه‌های هرزه‌گری و هوس‌رانی این فرقه را در حلال شمردن حشیش می‌داند؛*
 ۷. پشمینه‌پوشی؛
 ۸. کشف و شهوذهای شیطانی (همان: ۶۹ - ۶۶).
- آقای عبدالرحمن عبدالخالق در کتاب *فضائح الصوفیه* موردهای دیگری را نیز افزوده است. مانند: روگردان مردم از قرآن و حدیث که برای رسیدن به این هدف به اقدام‌های ذیل دست زدند. القای این باور که اذکار و وردهای اختراعی آنها بهتر از قرآن است. القا این باور که هر که قرآن را تفسیر کند خداوند وی را عقاب خواهد کرد چون که قرآن را اسرار فراوانی است که کسی به آن دست نمی‌یابد مگر عالمان و بزرگان. فتح باب تاویلات باطنی، کشفیات و برداشت‌های شخصی در قرآن و حدیث.

*. الصوفیة و استحلالات الحشیش: ثم يستطرد ابن العقيل رحمه الله واصفاً زندقتهم و كفرهم و كيف أنه فرقوا في زعمهم بين الشريعة و الحقيقة و استحلوا الحشيش المخدر بل هم أول من اكتشفه و روجه في أوساط المسلمين.

تصوف از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

پیشوایان راستین اسلام که حافظان دین هستند، بیش از همه با افکار انحرافی و بدعت دینی مبارزه می‌کردند و پیروان خویش را از پیروی صوفیان و هر گروه باطل دیگر بر حذر می‌داشتند و در این باره روایت‌های فراوانی از امامان معصوم علیهم السلام وارد شده است. شیخ حر عاملی در کتابی به نام *اللائنی عشریه* در انکار و نکوهش صوفیه می‌نویسد:

«جميع الشيعة أنكروهم» (أى الصوفية) و نقلوا عن أحاديث كثيرة في مذمتهم و صنف علماء الشيعة كتباً كثيرة في ردِّهم و كفرهم منها كتاب الشيخ المفيد في الرد على أصحاب الحلاج و ذكر فيه أن الصوفية في الاصل فرقتان حلولية و اتحادية» (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۵۳).

«تمام شیعیان، فرقه‌های صوفیه را انکار کرده‌اند و از امامان خویش روایت‌های بسیاری در نکوهش آنان نقل کرده‌اند و عالمان شیعه کتاب‌های بسیاری در رد این فرقه و اثبات کفر آنان تألیف کرده‌اند که از آن جمله کتاب شیخ مفید در رد بر اصحاب حلاج است که در آن آمده است: صوفیه در اصل دو فرقه: حلولیه و اتحادیه هستند.»

برخی روایت‌های امامان معصوم علیهم السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پدید آمدن این گروه خبر داده و فرموده است:

«لا تقوم الساعةُ على أمتي حتى يقوم قومٌ من أمتي اسمهم الصوفية ليسوا مني و إنهم يحلّقون للذكر و يرفعون أصواتهم يظنون أنّهم على طريقتي بل هم أضلُّ من الكفار و هم اهل النار لهم شهيقُ الجمار» (قمی، بی تا: ۲، ۵۸).

«روز قیامت بر امتم بر پا نشود تا آنکه قومی از امت من به نام صوفیه برخیزند آنها از من نیستند و بهره‌ای از دین ندارند و آنها برای ذکر دور هم حلقه می‌زنند و صداهای خود را بلند می‌کنند به گمان اینکه بر طریقت و راه من هستند نه، بلکه آنان از کافران نیز گمراه‌تر و اهل آتش هستند و صدایی دارند مانند عرعر الاغ.»

از مفاد حدیث چنین استفاده می‌شود که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرقه‌ای با چنین نام و باوری وجود نداشته و همان‌گونه که ابن تیمیّه نیز گفت از قرن سوم به بعد شکل گرفته است. در روایت دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر فرمود:

«با اباذر ی‌کون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون الفضل لهم بذالک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السماء و الأرض» (حرّ عاملی، ۱۴۱۴: ۳، ۳۶۲).
«ای اباذر در آخرالزمان قومی پیدا می‌شوند که در تابستان و زمستان لباس پشمینه می‌پوشند و این عمل را برای خود فضیلت و نشانه زهد و پارسایی می‌دانند، آنان را فرشتگان آسمان و زمین لعن می‌کنند».

در روایت دیگر، به سند صحیح از احمد ابن محمد بزنطی روایت است که مردی به امام صادق علیه السلام نقل کرد در این زمان قومی پیدا شده‌اند که به آنها صوفی می‌گویند درباره آنها چه می‌فرمایید؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«انهم أعداؤنا فمن مال إلیهم فهو منهم و یحشرُ معهم و سیکونُ أقوامَ یدعونَ حُبنا و یمیلون إلیهم و یتشبهون بهم و یلقبون أنفسهم بلقبهم و یأولون أقوالهم ألا فمن مال إلیهم فلیس منا و إنا منه برآء و من أنکرهم و ردّ علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» (مقدس اردبیلی، ۱۳۷۴: ۳، ۵۶۲).

«آنها (صوفیان) دشمنان ما هستند، پس هرکس به آنها میل کند از آنان است و با آنها محشور خواهد شد و به زودی کسانی پیدا می‌شوند که ادعای محبت ما را می‌کنند و به ایشان نیز تمایل نشان می‌دهند خود را به ایشان تشبیه کرده و لقب آنان را بر خود می‌گذارند و گفتارشان را تأویل می‌کنند. بدان که هرکس به ایشان تمایل نشان دهد از ما نیست و ما از او بیزار هستیم و هرکس آنان را رد کند مانند کسی است که در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با کفار جهاد کرده است».

این روایت چند مطلب مهم را به مخاطبان می‌رساند:

۱. تا زمان امام صادق علیه السلام در میان مسلمانان صوفی نبوده و از آن به بعد پیدا شده است. پس اگر کسی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا امیر مؤمنان علیه السلام را صوفی بنامد، دلیل بر بی‌اطلاعی وی است؛

ب. امام صادق علیه السلام از ساده‌لوحان زمان خبر می‌دهد در آنجا که می‌فرماید: «ادعای محبت ما می‌کنند و به دشمنان ما مایل هستند»، مراد، صوفی‌های به ظاهر شیعه است که دعوی محبت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌کنند؛

ج. لقب صوفی بر خود می‌گذارند و طرز رفتار و ظواهر حال خود را به آنها تشبیه می‌کنند.

آسیب‌شناسی فرقه اویسیه

نگارنده کتاب پژوهشی در پیدایش و تحولات تصوف و عرفان دو گونه تقسیم برای انواع سلسله‌های صوفیه نام می‌برد. یکی براساس نام سلسله و دیگری براساس نام پیر طریقت. محقق اردبیلی در کتاب حدیقه الشیعه چندین سلسله مانند: اصلیه، حبیبیه،... تا کاهلیه که در جمع ۲۲ فرقه هستند را شمرده است و منبع محقق اردبیلی کتاب‌های *اصول الدین*، *الفصول التامه فی هدایه العامة*، *تبصره العوام* و *بیان الادیان* بوده است که نامی از اویسیه در این فرقه‌ها نیست. تقسیم دوم براساس نام پیر طریقت آنها است. مانند: معروفیه منسوب به معروف کرخی، طیفوریه منسوب به بایزید بسطامی، قادریه منسوب به عبدالقادر گیلانی، نوربخشیه منسوب به سیدمحمد نوربخش، روزبهانیه شیخ روزبهان بقلی و... (عمیدزنجانی، ۱۳۶۷: ۴۷۷). بیشتر این فرقه‌های صوفیه به شیخ جنید بغدادی می‌رسد که وی هم از شیخ سری سقطی و وی نیز از معروف کرخی گرفته است. از تاریخ پیدایش طریقت اویسیه اطلاع دقیقی در دست نیست. کمبود اطلاعات تاریخی درباره اویسیان احتمالاً به سبب سنت و روش اخفا و استتار بوده است که آنان به استناد آن، از آشکار ساختن احوال و نظرهای خویش پرهیز می‌کرده‌اند. با این همه، باید دانست که هجویری، آنگاه که از طریقه‌ها و سلسله‌های صوفیه یاد می‌کند، از گروه یا افرادی به اسم اویسیه نام نمی‌برد، و در نگارش‌های عرفانی و خانقاهی هم تا روزگار عطار نیشابوری، نام مشرب یا طریقت اویسیه دیده نمی‌شود. اینکه از سده هفتم قمری به بعد ابوالقاسم کرکانی، ابویزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی و عبدالقادر جیلانی را به عنوان اویسی معرفی می‌کنند (مایل‌هروی، ۱۳۷۵: ۱۰، ش ۴۱۴۲؛ هجویری، ۱۳۷۶: ۳۴۱ - ۲۱۸).

اویسیه، نام یکی از طریقه‌های صوفیه در سده‌های شش و هفت قمری به آن دسته از صوفیان که در سلوک به شیخ و پیری معین اتساع نداشتند و با توسل به روحانیت رسول اکرم ﷺ منازل سلوک را طی می‌کردند و بی‌واسطه، به امداد روحانی نبی پرورش می‌یافتند، اویسی گفته می‌شد.

علامه طباطبائی رحمته الله علیه در ذیل آیه ۱۰۵ سوره مائده، به تناسب بحث، سخنی از فرقه اویسیه نیز آورده‌اند. خداوند در این آیه شریفه می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فِيمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ».

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر شما باد رعایت نفس خودتان، چه آنان که گمراه شده‌اند گمراهیشان به شما ضرر نمی‌رساند اگر شما خود راه را از دست ندهید، بازگشت همه شما به خدا است و پس از آن آگاهتان می‌کند به آنچه عمل می‌کردید».

علامه طباطبائی رحمته الله علیه بحث مفصلی درباره هدایت، ضلالت و ویژگی راه سعادت و هدایت الاهی دارند. وی می‌نویسد:

«اول، آنهایی که اشتغالشان از این باب است که می‌خواهند آثار غریبه نفس را که از حیظه اسباب و مسببات مادی خارج است احراز کرده و به این وسیله راهی برای معیشت یا اعمال اغراض دیگر خود پیدا کنند. مانند: اساتید طلسمات، تسخیر روحانیات کواکب، موکلین بر امور، تسخیر جن و ارواح انسانی و همچنین مانند آنان که با دعا و افسون سروکار دارند. دوم، آنهایی که کار با خود نفس دارند، و می‌خواهند به وسیله دل‌کندن از امور مادی و امور خارج از نفس و نیز به وسیله دل‌پستن به نفس سر از حقیقت آن در آورند، و در آن غور کنند. مانند طبقه‌ها و مسلک‌های گوناگون تصوف، و تصوف هم از مطلب‌هایی نیست که مسلمین آن را از پیش خود اختراع کرده باشند، و یا اصولاً مربوط به اسلام باشد، زیرا می‌بینیم که همین مسلک در بین امت‌های پیش از اسلام مانند: نصارا و دیگران هم یافت می‌شده، حتی در بین بت‌پرستان و بودائیان کسانی دیده می‌شوند که این طریقه را دارند، حتی بت‌پرستان و بودائیان معاصر. پس معلوم می‌شود این طریقه، طریقه‌ای بوده که در نیاکان نیز استمرار داشته است، البته نه به این معنا که از نیاکان دریافت و تقلید کرده باشند، مانند وراثتی که در انتقال انواع مدنیت‌ها از قومی به قومی و از نسلی به نسلی هست. چنانکه برخی از عالمان ملل و نحل چنین خیال کرده‌اند، بلکه به این معنا که اصولاً همان‌طوری که پیش از این هم گفته شد دین فطری، انسان را به زهد دعوت می‌کند، زهد هم به عرفان نفس، راه می‌نماید. پس جا دارد دسته دوم از آن دو دسته‌ای را که در پی عرفان نفس هستند یعنی اهل عرفان حقیقی را نیز به دو طایفه تقسیم کنیم: طایفه‌ای از اینها

این طریقه را فقط برای این جهت سلوک می‌کنند که به این طریقه علاقه‌مند هستند، البته از مختصری از معارف نفس هم بهره‌ای دارند، اما این معرفت برای آنان هیچ‌وقت به‌طور کامل و تمام دست نمی‌دهد، زیرا اینان از آنجایی که غیر از خود نفس، غرض دیگری از این معرفت ندارند، از همین جهت از آفریدگار نفس یعنی خداوند متعال که سبب حقیقی نفس است و زمام نفس در وجود و آثار وجودش به‌دست وی است، غافل هستند، از این‌رو آن‌طور که باید نتوانستند به معرفت‌النفس نایل شوند، آری چگونه ممکن است کسی بتواند به چیزی معرفت تام و کامل پیدا کند در حالی که از علت‌های هستی وی و به‌ویژه علت‌العلل غافل باشد؟ و آیا چنین کسی با کسی که ادعای معرفت یک تخت یا میز و صندلی را می‌کند با اینکه برای آن نجار و تیشه و ارّه، که علت فاعلی و غرض و فایده که علت غایی است و علت‌های دیگری که سبب وجود تخت هستند قائل نیست چه فرقی دارد؟ و آیا سزاوار نیست این قسم معرفت را از نظر اینکه باز با علوم و آثار غریبه نفس همراه است کفایت بنامیم؟ از این دسته طایفه دیگری هست که طریقه معرفت‌النفس را از این نظر دنبال می‌کنند که این معرفت خود وسیله معرفت به پروردگارشان است، این طریقه معرفت‌النفس همان معرفت‌النفسی است که دین هم مردم را به آن دعوت کرده و آن را تا اندازه‌ای می‌پسندد، و این طریقه همین است که انسان به معرفت نفس خود از این نظر بپردازد که نفس را آیتی از آیة‌های پروردگار خود بلکه نزدیک‌ترین آیة‌های پروردگارش به خود می‌داند، خلاصه نفس را وسیله و راهی بداند که به سوی پروردگار سبحان منتهی می‌شود، «إِنِّ إِلِي رِبْكَ الرَّجْعِي؛ و به درستی به سوی پروردگار تو است بازگشت». این طایفه نیز در بین امت‌ها و ادیان چند دسته و چند مذهب گوناگون هستند، و ما خیلی از مذهب‌های آنها و طریقه‌هایی که سلوک می‌کنند اطلاعی نداریم، و اما مسلمانان، آنها نیز طرقتان بسیار فراوان است، و چه بسا شماره طریقه‌هایشان نسبت به اختلاف‌هایی که فقط در اصول و اساس مسلک دارند به بیست و پنج سلسله بالغ شود، که از هر سلسله از آن، چند سلسله دیگر نسبت به مطالب فرعی منشعب می‌شود، و تمام این سلسله‌ها الا یک سلسله همگی سند طریقه خود را به علی بن ابی‌طالب علیه السلام منتهی می‌کنند، در این بین یک دسته از رجال صوفیه دیده می‌شوند که خود را به هیچ‌یک از این سلسله‌ها نسبت نمی‌دهند، این سلسله را اویسی منسوب به اویس قرن، می‌نامند (محمدحسین طباطبایی، ۱۳۷۴: ۶، ۲۸۴).

بنابراین سالکان از دید علامه طباطبایی رحمته الله علیه عبارت هستند از:

۱. معرفت نفس به جهت دستیابی به قوه‌های نهفته درونی انسان برای رسیدن به متامع دنیوی خویش مانند: طلسمات، تسخیر روحانیات کواکب، و موکلین بر امور؛
۲. گروه دوم، کسانی هستند که می‌خواهند به وسیله دل‌کندن از امور مادی و امور خارج از نفس و نیز به وسیله دل‌بستن به نفس سر از حقیقت آن در آورند، و در آن غور کنند، مانند طبقه‌ها و مسلک‌های گوناگون تصوف.

دسته نخست، از این مسلک‌ها، گروه‌هایی هستند که هدفی سواى معرفت نفس ندارند و از شناخت خالق نفس و معرفت رب غافل هستند. دسته دوم از این طبقه‌های عرفانی آن عده‌ای هستند که معرفت نفس را وسیله و راه معرفت رب می‌شمرند. طبق بیان علامه این گروه فراوان هستند که از بسیاری از آنها اطلاعی در دست نیست اما سرانجام علامه عدد آنها را بیست و پنج فرقه می‌داند. که غالب این فرقه‌ها، سلسله خویش را منتسب به حضرت علی علیه السلام می‌دانند به جز یک فرقه و فقط یک فرقه وجود دارد که نیازی به انتساب به امام نمی‌داند و خود را منتسب به اوئیس قرنی معرفی می‌کنند که فرقه اوئیس نامیده شده‌اند.

شناخت اوئیس قرنی

اوئیس بن عامر (قرنی، مرادی یا مذحجی) در اصل از یمن بوده اما بیشتر در قفار و رحال بوده است (محمدحسین طباطبایی، ۱۳۷۴: ۳۹) آرامگاه حضرت اوئیس قرنی که از صحابه بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله است و بسیار مورد احترام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده در راه جاده کرمانشاه و روانسر در فاصله ۳۵ کیلومتری شمال غربی کرمانشاه واقع است. بارگاه وئیس به شکل بناهای دوره سلجوقی و بر ارتفاعات کوهی به نام (بیشه کوه) در محدوده روانسر قرار گرفته است. درباره احداث بنای مقبره وئیس اطلاع دقیقی در دست نیست. گویا عمر بنای آرامگاه از آغاز حکومت سلجوقیان است. هر چند که پیش از آن نیز قبرستانی در آن محل وجود داشته است. البته در کتاب‌های تاریخ اصحاب و تابعین پیامبر صلی الله علیه و آله، روایت‌های چند مبنی بر فوت اوئیس در هنگام جهاد در منطقه‌ای از کردستان آمده است (www.paveh.itgo.com).

اوئیس قرنی از مجذوبان مطلق بود که برخی از شب‌ها را به رکوع صبح می‌کرد، و برخی از شب‌ها می‌گفت:

«امشب شب سجده است و به سجده شب را به صبح می‌آورد. گفتند: این چه زحمتی است که بر خود تحمیل می‌کنی؟ می‌فرمود: کاش از ازل تا ابد یک شب بود و به یک سجده آن را پایان می‌دادم. ربیع بن خثیم (معروف به خواجه ربیع مدفون در مشهد) گوید: در کوفه بودم و تمام همت من آن بود که اویس قرنی را ببینم. تا وقتی در کنار آب فرات دیدم به نماز مشغول است. گفتم: باشم تا نمازش خاتمه پذیرد. همین‌که نماز ظهر را خواند دست به دعا برداشت تا وقت نماز مغرب و عشاء، آن دو را به همان شیوه انجام داد، سپس مشغول نمازهای مستحبی شد. گاهی در رکوع و گاهی در سجده بود تا شب را به پایان رساند. پس از نماز صبح مشغول دعا شد تا آفتاب دمید، و ساعتی به استراحت پرداخت و بعد از خواب، تجدید وضو کرد و خواست مشغول عبادت شود، پیش رفتم و گفتم: چه بسیار رنج به خود می‌دهی؟ فرمود: در طلب آسایش این زحمت را می‌کشم...! گفتم: ندیدم چیزی بخوری، مخارج خود را از کجا به دست می‌آوری؟ فرمود: خدا روزی بندگان را ضامن است دیگر از این‌گونه صحبت نکن، این بگفت و برفت» (ناسخ‌التواریخ: ۱۷۶).

داستان اویس در مثنوی معنوی، دفتر چهارم هم از مثنوی قصه مزده‌دادن ابویزید از زادن ابوالحسن خرقانی علیه السلام پیش از سال‌ها و نشان صورت وی، سیرتش یک به یک و نوشتن تاریخ‌نویسان آن در جهت رصد این چنین آمده است:

آن شنیدی داستان بایزید	که زحال ابوالحسن پیشین چه دید
روزی آن سلطان تقوی می‌گذشت	با مریدان جانب صحرا و دشت
بوی خوش آمد مر او را ناگهان	در سواد ری ز سوی خارقان
هم بدانجا ناله‌ی مشتاق کرد	بوی را از باد استنشاق کرد

گفت بوی بوالعجب آمد به من	هم‌چنانک مر نبی را از یمن
که محمد گفت بر دست صبا	از یمن می‌آیدم بوی خدا
بوی رامین می‌رسد از جان ویس	بوی یزدان می‌رسد هم از اویس
از اویس و از قرن بوی عجب	مر نبی را مست کرد و پر طرب

چون اویس از خویش فانی گشته بود آن زمینی آسمانی گشته بود
آن هلیله‌ی پروریده در شکر چاشنی تلخیش نبود دگر
آن هلیله‌ی رسته از ما و منی نقش دارد از هلیله طعم نی
این سخن پایان ندارد باز گرد تا چه گفت از وحی غیب آن شیرمرد

ملاحمد نراقی رحمته الله، در وصف اویس قرنی می‌نویسد:

«و اویس قرنی که یکی از اصحاب جناب امیر مؤمنان علیه السلام بود شب‌ها را نخفتی، یک شب گفتی این، شب رکوع است و آن شب به رکوع ایستادی تا صبح. و یک شب گفتی که این، شب سجود است و به سجده می‌رفتی تا طلوع صبح» (نراقی، بی تا: ۵).

ربیع بن خثیم می‌گوید:

«به نزد اویس رفتم دیدم نماز صبح را خوانده و نشسته مشغول دعا بود. با خود گفتم: در گوشه‌ای بنشینم تا از دعا فارغ شود. پس مشغول دعا بود تا ظهر داخل شد برخاست و نماز ظهر را ادا کرد بعد از آن مشغول تسبیح و تهلیل شد تا نماز عصر، و بعد از نماز عصر وارد مشغول شد تا نماز مغرب و عشا را به جا آورد و به عبادت اشتغال کرد تا طلوع صبح، و نماز صبح را خواند و نشست به دعا خواندن، که اندکی چشمش میل به خواب کرد گفت: خدایا پناه می‌برم به تو از چشمی که پر خواب می‌کند» (همان). مرحوم نراقی این ویژگی‌ها را از شخصیت اویس قرن ناشی می‌داند (نراقی، بی تا: ۵۲).

اویس قرنی، شخصیتی است که افزون بر توحیدی عبادی به معرفت رب نیز پرداخته و می‌فرماید:

«احدی را نیافتم که پروردگار خود را بشناسد و با غیرش انس گیرد» (فیض‌کاشانی، ۱۳۳۹: ۴، ۱۲؛ غزالی، احیاء العلوم، ۱۳۵۸: ۲، ۲۰۲).

اویسیه در تاریخ تصوف

مشایخ این طریقه در دوازده طبقه بوده‌اند که همه آنان در تحت سه عنوان شناخته می‌شده‌اند:

۱. رسومیه: به آن دسته از مشایخ اویسی گفته می‌شده است که در میان مردم سلوک می‌کرده، و مرید می‌گرفته، و ارشاد می‌کرده‌اند؛
۲. الوهیه: به گروهی اطلاق می‌شد که غرق بحر الوهیت، و همواره مشغول ذکر کلمه «الله» بوده‌اند. آنها ازدواج نمی‌کردند و هر ۵ نفر از آنان یک حلقه ذکر تشکیل می‌دادند و در هر نوبت، پنج هزار بار ذکر کلمه «الله» می‌گفتند؛
۳. علویه: مجذوبان مشایخ اویسی را به این نام می‌خوانده‌اند، زیرا با جذب به سوی عالم علوی می‌شتافته‌اند.

جلال‌الدین علی عنقا (۱۳۲۳ - ۱۲۶۴ق) سلسله اویسیه جدید را در ایران تأسیس کرد (مدرسی و سیری، بی تا: ۴۳۳ - ۴۳۲) اتباع وی باور داشتند که نشر سلسله اویسیه به وسیله علی عنقا، ادامه و استمرار سلسله اویسیه‌ای است که نجم‌الدین کبری در سده هفت قمری آن را تجویز و تصویب کرده است. در دوره معاصر، شاه مقصود صادق عنقا به عنوان قطب اویسیه جدید، سلسله پیش‌گفته را مطابق دیگر سلسله‌های خاتقاهی ایران سازمان داد و از علوم جدید مانند: جامعه‌شناسی، فلسفه غرب و روان‌شناسی در تبیین مفهوم‌های عرفانی بهره برد و آن را طریقت شاه مقصودی اویسی نامید (همان: ۴۳۴).

طریقت اویسی جدید، امروزه افزون بر ایران، در کشورهای امریکا و کانادا نیز تبلیغ و ترویج می‌شود و مدرسه‌ای به نام «مدرسه تصوف اسلامی» برای آموزش‌های طریقه پیش‌گفته در آن کشورها دایر شده است. اما مشرب عرفانی اویسی اولیه نه تنها در شرق جهان اسلام، بلکه به صورت طریقتی خاتقاهی در سرتاسر جهان اسلام رواج داشته است (مایل هروی، ۱۳۷۵).

علت نامگذاری اویسیه

یگانه علت نام‌گذاری به این نام، ادعای پیمودن روش سلوکی و عرفانی اویسی قرنی به وسیله این گروه است. نویسنده کتاب نقد صوفی، در بیان ریشه اویسیه این‌گونه آورده است: «در قرن اول که هنوز بر اغلب اقوال نام صوفی در میان نیامده است. پیشتازان این گروه به تأسی از پیامبر ﷺ و صحابه و تقلید از اصحاب صفه فقط به زهد و عبادت و قناعت آن هم در حد افراط مشغول هستند. اینان را باید زهادی نامید که اعمالشان به صوفیه شبیه

است. از نمونه این افراد می‌توان حسن بصری و اویس قرنی را نام برد» (یوسف‌پور، ۱۳۸۰).

جلال‌الدین علی میرابوالفضل عنقا مؤسس اویسیه در کتاب *انوار قلوب سالکین*، تصوف را بر مبنای آموزه‌های حضرت امیر مؤمنان علیه السلام و براساس حروف کلمه تصوف در ابیاتی چند وصف کرده است:

که تصوف را مرکب از چهار	حرف تاء و صاد و واو و فاء دار
تاء، ترک و توبه آمد با تقا	صاد، صبر و صدق باشد با صفا
واو را دان ورد و وُد و هم وفا	فاء آن فقر آمد و فرد و فنا

تاء، شامل ترک، توبه و تقاء است. ترک یعنی رهایی و ترک امیال، عادت‌ها و وابستگی‌های مادی و جواذب دنیوی به منظور حصول اعتدال و رهایی از افراط و تفریط. توبه، بازگشت به سوی مرکزیت قلب و خداوند است با وجد و شوق درونی. تقاء، پرهیزکاری. صاد، صبر، صدق و صفا را در بر دارد. صبر، بردباری و صبور بودن در راه رسیدن به هدف است. صدق، راستی و صدق نیت در اعمال و کردار و گفتار است. صفا، کوشش مداوم در تزکیه و زدودن ضلالت از آئینه دل است. واو، وفا، وُد، و ورد را شامل است. وفا، به عهد معهود. وُد، عشق و جذب است. ورد، ذکر و یادآوری خداوند است. فاء، فقر و فرد و فنا است. فقر، کشف دانش حقیقی و بی‌نیازی از غیر است. فرد، جدائی از غیر و عرضه واقعیت به دور از اضافات است. فنا، ظهور تجلیات الهی در قلب و یگانگی با حق است.

سلسله اقطاب اویسیه

سلسله اویسیه در کتاب *تذکره طریقت اویسی* به صورت منظوم و به نسبت مفصل گردآوری شده است که به فراخور هر پیر و مرشد کرامت یا نوشته وی نیز معرفی شده است (تذکره طریقت اویسی / کریم کسروی اشتهاوردی متخلص به وجدی اویسی).

تاریخچه و سلسله اقطاب مکتب

حضرت محمد صلی الله علیه و آله؛

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام؛

۱. حضرت اویس قرنی و حضرت سلمان فارسی؛
۲. حضرت موسی بن زید، حبیب بن سلیم راعی؛
۳. حضرت سلطان ابراهیم ادهم؛
۴. حضرت ابوعلی شقیق بلخی؛
۵. حضرت شیخ ابوتراب نخشی؛
۶. حضرت شیخ ابی عمرو اصطخری؛
۷. حضرت ابو جعفر حدّاء؛
۸. حضرت شیخ کبیر ابو عبدالله محمد ابن خفیف شیرازی؛
۹. حضرت شیخ حسین آکار؛
۱۰. حضرت شیخ مرشد ابواسحق شهریار کازرونی؛
۱۱. حضرت خطیب ابو الفتح ابوالقاسم عبدالکریم؛
۱۲. حضرت خطیب ابوالحسن علی ابن حسن سالبه بصری؛
۱۳. حضرت خطیب ابو الفتح سراج الدین محمود محمودی بیضاوی؛
۱۴. حضرت شیخ ابو عبدالله روزبهان بقلی شیرازی؛
۱۵. حضرت شیخ نجم الدین کبری خیوقی (طامه الکبری)؛
۱۶. حضرت شیخ رضی الدین علی لالا غزنوی؛
۱۷. حضرت شیخ احمد ذاکر جوزجانی؛
۱۸. حضرت نورالدین عبدالرحمن اسفراینی؛
۱۹. حضرت شیخ علاءالدوله سمنانی؛
۲۰. حضرت شیخ محمود مزدقانی؛
۲۱. حضرت امیر سید علی همدانی (علی ثانی)؛
۲۲. حضرت شیخ احمد ختلانی؛
۲۳. حضرت سید محمد عبدالله قطیفی الحضاوی نوربخش؛
۲۴. حضرت شاه قاسم فیض بخش؛
۲۵. حضرت حاج حسین ابرقوئی جانبخش؛
۲۶. حضرت درویش حاج محمد سوداخری سیزواری؛

۲۷. حضرت درویش ملک‌علی جوینی؛
 ۲۸. حضرت درویش‌علی سدیری؛
 ۲۹. حضرت درویش کمال سدیری؛
 ۳۰. حضرت درویش محمد مذهب کارندهی (معروف به پیر پالان‌دوز)؛
 ۳۱. حضرت میرمحمد مؤمن سدیری سبزواری؛
 ۳۲. حضرت میرمحمد تقی شاهی مشهدی؛
 ۳۳. حضرت میرمظفرعلی؛
 ۳۴. حضرت میرمحمدعلی؛
 ۳۵. حضرت سید شمس‌الدین محمد نوربخشی (محمد امین)؛
 ۳۶. حضرت حاج عبدالوهاب نائینی؛
 ۳۷. حضرت حاج محمدحسن کوزه‌کنانی نائینی (تاج‌بخش)؛
 ۳۸. حضرت پیرآقا عبدالقادر جهرمی؛
 ۳۹. حضرت جلال‌الدین علی میرابوالفضل عنقا؛
 ۴۰. حضرت میرقطب‌الدین محمد عنقا؛
 ۴۱. حضرت شاه مقصود صادق عنقا؛
 ۴۲. حضرت صلاح‌الدین علی نادرشاه عنقا.

کرامتی به نقل از کتاب تذکره طریقت / اویسی از جلال‌الدین علی میرابوالفضل عنقا نقل می‌کند (تذکره طریقت اویسی / کریم کسروی اشتهاردی متخلص به وجدی اویسی):

در این اثنا در آمد خادم از در بی تعظیم آن شه کرد خم سر
 اجازت خواست بر عرض مطلب سپس گفتا که بی نفتیم امشب
 بی ارشاد آن جمع پریشان که تا محکم شود ایمان ایشان
 بفرمودش چراغ از آب پر کن فضای خانه زو روشن چو دُر کن
 بسی شب گذشت و روزها رفت چراغ خانه روشن بود بی‌نفت
 تو را گر شک بود در کار مردان برو آن آبه را برخوان ز قرآن

حیات جمله عالم ز آب است اگر چه هستی عالم حباب است



میر قطب‌الدین محمد عنقا، چهلمین پیر مکتب طریقت اویسی و پدر بزرگ پیر کنونی نویسنده کتاب پدیده فکر و از جنین تا جنان که آقای مدرسی چهاردهی می‌گوید: «این کتاب از آثار یک اندیشه‌ور فرانسوی است که به وسیله آقای طباطبایی نایینی نیز ترجمه شده است» (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲).

۲۴۸

شاه مقصود صادق عنقا چهل و یکمین پیر مکتب طریقت اویسی است. یکی از ادعاهای عجیب وی، این است که نسبت جسمانی خود را به امام موسی بن جعفر علیه السلام می‌رساند. در حالی که پدر بزرگش شیخ ابوالفضل عنقا روضه‌خوان و معمم به عمامه سفید بوده است (واحدی، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

کتاب نقد / شماره ۲۶ و ۴۷

صلاح‌الدین علی نادر عنقا، پیر کنونی مکتب طریقت اویسی شاه مقصودی است. وی با استفاده از علوم فراروانشناسی، یوگا و مدیتیشن می‌کوشد تا دانشجو در دانشگاه عرفان خود در آمریکا، استرالیا و انگلستان را جذب کند. وی با تمام اشکال‌هایی که به سواد مذهبی‌اش وارد است که در بخش نقد و بررسی جزوه آموزش نمازشان به آن خواهیم پرداخت اما از ادعای پدرش مبنی بر سیادت بزرگان این فرقه دفاع نکرد و در نامه‌ای که به جناب مدرسی چهاردهی نویسنده کتاب سلسله‌های صوفیه / ایران فرستاد و وی نیز در کتابش آورده است این ادعا را کامل رد می‌کند (مدرسی چهاردهی، ۱۳۸۲).

کتاب‌های فرقه اویسیه

کتاب‌های شاه مقصود صادق عنقا عبارت هستند از:

طب سنتی ایران، آواز خدایان، غزلیات، اصول فقر و تصوف، گلزار امید، الرسائل، مثنوی سیرالسائر و طیرالنادر، اوزان و میزان، مثنوی شاهد و مشهود، پدیده‌های فکر، مزامیر حق، پیام دل، نیروان، چننه «جهان عارف»، حماسه حیات «قوائم التجرید»، رساله الصلاة، رساله تطهیر و تنویر القلوب، رساله سراج‌الهدی، رساله مقاصد الارشاد، زوایای مخفی حیاتی، سحر، سرالحجر. صلاح‌الدین علی نادر عنقا کتابی ننگاشته است. اما کتاب‌های میرقطب‌الدین محمد عنقا عبارت هستند از: از جنین تا جنان، تجلیات. کتاب‌های حضرت جلال‌الدین علی میرابوالفضل عنقا نیز اشارات‌الحسینیه «در بیان حقایق وقایع عاشورا حسینی در مراتب سلوک»، انوار قلوب سالکین، غنچه باز در شرح گلشن راز است.

نماز از دیدگاه اویسیه

فرقه اویسیه در دفترچه‌ای موسوم به دفترچه آموزش نماز به یاد دادن نماز پرداخته‌اند. این فرقه ارکان نماز را عبارت دانسته‌اند از: نیت، تکبیرة الاحرام، قیام، قرائت، رکوع، قیام متصل به رکوع، سجود، تسبیحات اربعه، تشهد، سلام، ختم. نکته نخست درباره قیام متصل به رکوع است که در مقام شمردن بعد از رکوع قرار گرفته که در حقیقت قیامی را قیام متصل به رکوع می‌گویند به فتوای تمام مراجع که قیام پیش از رکوع باشد.

نیت



نمازگزار رو به قبله قیام کرده و می‌گوید: «... تعداد رکعت‌هایی که می‌خواهیم به جا آوریم) رکعت نماز... (نماز صبح، ظهر، یا... به جا می‌آورم، واجب، قربتاً الی الله (قرب به خدا)».



تکبیرة الاحرام

۲۵۰



نمازگزار شست دست‌ها را به گوش می‌رساند به طوری که کف دستها به طرف جلو باشد و می‌گوید: «اللهُ اکبر» خدا بزرگترین است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کتاب نقد / شماره ۴۶ و ۴۷

قرائت

در حال قیام اذکار ذیل را می‌خوانیم:

فاتحه

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *
مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ * إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَاِیَّاكَ نَسْتَعِينُ * اِهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا
الضَّالِّينَ».

«به نام خداوند رحمان رحیم. سپاس خداوندی راست که پروردگار
دو عالم* است. صاحب روز دین است. تو را بندگی می‌کنیم و از تو
یاری می‌جوئیم. ما را به راه راست هدایت فرما. راه کسانی که به ایشان
نعمت داده‌ای. نه کسانی که بر آنان غضب کرده‌ای و نه گمراهان».

سوره اخلاص**

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ
يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

«به نام خداوند رحمان رحیم. بگو اوست خدای یگانه خدای بی‌نیاز
(پُر فراگیر). نزاده و زائیده نشده است. و او را همتایی نیست».



* اشکال دیگر اینکه عالمین یاء ماقبل مکسور است نه ماقبل مفتوح که تشبیه شود و در نتیجه بگوییم

دو عالم که رحمان رحیم است.

** ظاهر این است که دو آیه ابتدایی سوره توحید را یکی گرفته‌اند.

رکوع

خم می‌شویم و دست‌ها را روی زانوها قرار می‌دهیم و ذکر رکوع را می‌گوئیم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ» «پاک و منزّه است پروردگار بزرگ من و او را ستایش می‌کنم».



۲۵۲

قیام متصل به رکوع

قیام کرده ذکر قیام متصل به رکوع را می‌خوانیم: «اللَّهُ أَكْبَرُ»
«خدا بزرگترین است».



کتاب نقد / شماره ۴۶ و ۴۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

مؤید سخن ابتدایی همین تصویرها و توضیحات درباره قیام متصل به رکوع است.

سجود

به سجده می‌رویم درحالی که کف دست‌ها، پیشانی، دو زانو، نوک انگشتان پا را روی زمین قرار داده ذکر سجود را می‌گوئیم: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ»؛ «منزه است پروردگار برتر من، و من او را ستایش می‌کنم».



۲۵۳

آسیب‌شناسی تصوف با تأکید بر فرقه اویسیه

سر از زمین بلند کرده به حالت دو زانو نشسته می‌گوییم: «اللهُ اکبر» «خدا بزرگترین است».



«سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَبِحَمْدِهِ»؛ «منزه است پروردگار برتر من، و من او را ستایش می‌کنم».



پرتال جامع علوم انسانی

سر از زمین بلند کرده به حالت دو زانو نشسته
می‌گوییم: «اللهُ اکبر» «خدا بزرگترین است».



تسبیحات اربعه

در حالت قیام ایستاده، سه بار اذکار ذیل را به‌طور کامل تکرار می‌کنیم:
«سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ»
«پاک و منزّه است خدا، و حمد برای او است، و نیست الاهی مگر او،
الله بزرگتر است».



۲۵۴

کتاب نقد / شماره ۲۶ و ۴۷

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تشهد



به حالت دو زانو می‌نشینیم و می‌خوانیم:
«أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ».

«شهادت می‌دهم که الاهی جز الله نیست یکتاست و شریکی ندارد و
گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده او و فرستاده اوست خداوندا بر
محمد ﷺ و اولاد محمد ﷺ صلوات بفرست.»

سلام



به حالت دو زانو می‌نشینیم و می‌خوانیم:
«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ﴿﴾ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى
عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ ﴿﴾ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

«سلام بر تو ای پیامبر ﷺ، و رحمت و برکت‌های خدا بر تو باد؛ سلام
بر ما و بر بندگان صالح خدا؛ سلام بر شما و رحمت و برکت‌های خدا بر
شما باد.»

ختم

به حالت دو زانو نشسته تکبیر می‌گوئیم: «اللهُ أكبر»؛ «اللهُ أكبر»؛ «اللهُ أكبر»؛ «اللهُ أكبر».

توضیح اینکه در تشیع امامیه اثنا عشریه نماز با همان سلام آخر ختم می‌شود و نیاز به ختم
مستقل ندارد و اگر تکبیری بعد از نماز وارد شده است از باب استحباب گرفته شده است.

پنج حالت جوارح نمازگزار در نماز

عمل جوارح منطبق با نیت‌ها قلبی و اذکار لسانی نمازگزار در ادای واقعی صلوة، صدق و توحید کامله حق است. دست‌ها و سر در حالت تکبیر «هـ» و «لله» است که متصل به الف مکتوبی در قیام است و در جمع الله می‌شود. «هـ» در حساب ابجد پنج و با الف منضم به آن «ها» و در مجموع عدد شش و همچنین واو کلمه هو به تنهایی «و» اشاره به ایام خلقت عالم است در شش روز. چون صورت «هـ» منتهی به رکوع و رکوع خود به صورت «و» مکتوبی است در جمع «هو» می‌شود و اتصال الف مکتوبی قیام بعد از رکوع به سجود که لله است جمعاً در یک رکعت نماز «هو الله» را مجسم می‌کند.

نماز مغرب به منزله بذر است و نماز عشاء به منزله ریشه که در تاریکی و خفی رشد می‌کند و نماز صبح به منزله جوانه حیاتی است که سر از زمین بیرون می‌آورد و نماز ظهر به منزله شاخ و برگ و نماز عصر به منزله ثمر شجر عبادت است و فرموده‌اند هر کس نماز عصرش فوت شود به اهل و مالش ستم کرده است.

منابع و مآخذ

أ. فارسی و عربی:

۱. ابن فوزان، الشیخ صالح بن فوزان بن عبدالله، بی‌تا، حقیقه التصوف و موقوف الصوفیه من اصول العبادة و الدین، بی‌جا: بی‌نا.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۵، لسان العرب، قم: نشر ادب الحوزة.
۳. حرعاملی، ۱۴۱۴ق، وسایل الشیعه، بیروت: مؤسسه آل‌البیت، داراحیاء التراث.
۴. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۸۴ش، جریان‌های فکری ایران معاصر، قم: انتشارات وثوق.
۵. طباطبایی، سیدرضاعلی، بی‌تا، فرقه اویسیه در تصوف، بی‌جا: انتشارات راه نیکان.
۶. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۷۴ش، ترجمه المیزان، ۶، ترجمه محمدباقر همدانی، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، بیستم.
۷. طریحی، ۱۳۶۷ش، مجمع‌البحرین، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

۸. عمیدزنجانی، عباسعلی، ۱۳۶۷ش، پژوهشی در پیدایش و تحولات تصوف و عرفان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چهارم.
۹. غزالی، ابوحامد، ۱۳۵۸ق، احیاء علوم‌الدین، مصر: شرکت مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبي و اولاده.
۱۰. فیض‌کاشانی، محسن، ۱۳۳۹ش، محجة البيضاء، ۴، تحقیق علی‌اکبر غفاری، تهران، مکتبه الصدوق.
۱۱. قمی، شیخ‌عباس، بی‌تا، سفینه البحار، ۲، تهران: مکتبه سنایی.
۱۲. کسروی‌اشتهاردی، تذکره طریقت اویسی،
۱۳. مایل هروی، نجیب، ۱۳۷۵ش، «اویسیه»، دانشنامه جهان اسلام، ج. ۱۰، ش ۴۱۴۲، تهران: بنیاد دایرة المعارف اسلامی.
۱۴. مدرسی‌چهاردهی، نورالدین، ۱۳۸۲ش، سلسله‌های صوفیه ایرانی، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۱۵. مصطفوی‌تبریزی، حسن، بی‌تا، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ۶، بی‌جا: وزارت ارشاد، الدائرة العامة للنشر و الاعلام.
۱۶. مقدس‌اردبیلی، ۱۳۷۴ش، حدیقه الشیعه، بی‌جا: گلی.
۱۷. ناسخ التواریخ،
۱۸. نراقی، ملااحمد، بی‌تا، معراج السعادة،
۱۹. هجویری، علی بن عثمان، ۱۳۷۶ش، کشف المحجوب، تهران: طهوری.
۲۰. واحدی، تقی، ۱۳۸۳ش، در کوی صوفیان، تهران: نخل دانش.
۲۱. یوسف‌پور، محمدکاظم، ۱۳۸۰ش، نقد صوفی، تهران: روزنه.

ب. لاتین: